

عقده دل !

ای دوست عقده ی دل ما ناگشودنی است !
زنگار غم ز سینه ی ما نا زدودنی است !

رنجی که برده ایم ز بیداد روزگار
در گوش چرخ گفتنی وهم شنودنی است !

شعری است زندگی، که پر از آه و ناله است
شعری که هم سرودنی و نا سرودنی است !

یک عمر حسرت همه « بود » و « نبود » بود
فریاد از نبوده و از هر چه بودنی است !

آن کس که زیر بار فلک پشت خم نکرد
عزم و اراده اش به جهان خوش ستودنی است !

خوشحال می رویم از این دیر فتنه خیز
این خانه سیاه نه جای غنودنی است !

گر عمر ما « نمود » و صفائی نداشت، لیک
بیداد روزگار به مردم نمودنی است !

رضا شاپوریان
سه شنبه ۲۵ آگوست ۱۹۹۸